

مصاحبه با آلن رب گریه

آنتونیو دِ به‌نِه‌دَتّی

گردانش مهدی فتوحی



◦ ◦



fold-era.com

سردمدار رمان نو از فعالیت‌ها و دین‌های نسل خودش می‌گوید

رب‌گریه: من بالزاک را کشتم

ما همه فرزندان بکت، بارت و سارتر هستیم



رب‌گریه در ۱۸ آگست سال ۱۹۲۲ در برست به دنیا آمد و در سال ۱۹۵۳ با رمان پاک‌کن‌ها کارش را آغاز کرد که بلافاصله با آثاری دیگری گرفته شد که از آن میان می‌توان VOYEUR (۱۹۵۵)، حسادت (۱۹۵۷)، در هزارتو (۱۹۵۹) و خانه‌ی میعادگاه (۱۹۵۹) را نام برد. کتاب "راهی برای نگارش رمان در آینده" که در حکم مرام‌نامه‌ی رمان نو شناخته می‌شود را او پیش از فرانسه در ایتالیا منتشر کرد. او فیلم‌نامه‌نویس آلن رنه در فیلم "سال گذشته در مارینباد" نیز بوده است و تعداد زیادی فیلم هم ساخته است. همچنین، رناتو باریلی در ایتالیا درباره‌ی کارهای او کتابی چاپ کرده به نام "رب‌گریه و رمان پسامدرن".

"من در رشته‌ی بیولوژی و ریاضیات درس خواندم. سپس مدرسه‌ی ملی کشاورزی را گذراندم و در این زمینه کار و درگینه و آنتیله تحقیقاتی کردم و جذب فعالیت‌های خودم شدم. اما به قدری که برای داشتن یک وجهه‌ی قطعی و همین‌طور برای پیش‌بردن یک موجود فعال لازم بود. ولی پس از حدود ده سال همه چیز را رها کردم تا رمان‌هایی بنویسم که هیچ‌کس نمی‌خواست آنها را بپذیرد."

آلن رب‌گریه با حالت کسی که دارد به زندگی چشمک می‌زند، شیطنت‌آمیز پیش خود گمان می‌کند: "سرانجام برنده شدم..." سردمدار رمان نو به راحتی در جهانی که با او کاملاً بیگانه است و در رستورانی با بویی خوش از غذاهای معطر برای ما از خودش می‌گوید. کمی بی‌دقت به نظر می‌رسد و بسیار مهربان، و با اشتها پیش‌غذای ماهی و گوشت کبابی می‌خورد و نوشیدنی‌های سفید و سرخی که هنوز گازدارند.

"ناشران، نخستین کار مرا رد کردند. "یک شاه‌کشی" که در سال ۱۹۵۳ نوشته بودم. بعد LES EDITIONS DE MINUIT، "پاک‌کن‌ها" را چاپ کرد. آن وقت‌ها منتقدان بسیار سخت‌گیر بودند. از نظر این قاضیان من نمی‌توانستم رمانی شاخص بنویسم. زیرا خط سیر بالزاک را پی نگرفته بودم. اما رمان دیگر من با عنوان VOYEUR درآمد و دیگر دیر شده بود. چون موقعیت من نسبت به قبل بدتر شده بود و من از نمونه‌های رمان‌نویسی قرن نوزده دورتر شده بودم. ولی اصلاً نگران هیچ چیز نبودم و می‌دانستم که واقع‌گرایی قرن نوزدهمی مربوط به بالزاک یا دیکنز، هیچ تطبیقی با آنچه داشت اتفاق می‌افتاد نداشت و لازم بود ادبیات نیمه‌ی دوم قرن بیستم نوشته شود."

گفتنی در خصوص این مبحث زیاد است که دستورالعمل او برای شیوه‌ی روایت نو، که در مقالاتش با عنوان "راهی برای رمان آینده" نظریه‌پردازی شده‌اند، خیلی سر و صدا به پا کرد. به گونه‌ای که از نیمه‌ی دوم سال‌های دهه‌ی پنجاه میلادی او بدل به سردمدار مکتبی شد که متشکل بود از گروهی از نویسندگان

که جزء سنت عظیم ادبی فرانسه و انگلیس شناخته نمی‌شدند و به ناگاه و در اثر همین نافرمانی، موفقیتشان فرا رسید. بعد چه پیش آمد آقای رب‌گریه؟

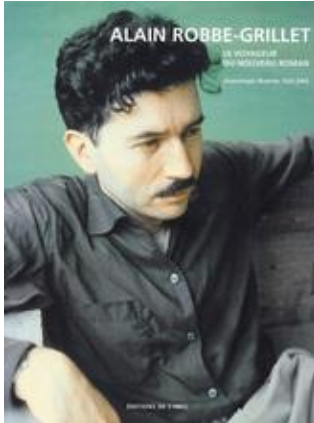
"یکدفعه من شدم مسئول ویراستاری و مشاور فرهنگی نشر MINUIT. یک انتشاراتی کوچک که در آن نگره‌های من درباره‌ی رمان به‌خوبی پذیرفته شدند. بدین‌ترتیب توانستم تعداد قابل توجهی از نویسندگان هم نسل خودم و حتا مسن‌ترها را یکپارچه کنم. "کلود سیمون" و "مارگریت دوراس" دو سالی از من مسن‌تر بودند. "ناتالی ساروت" جای مادر من بود. این نویسندگان قبلا هم آثارشان را چاپ کرده بودند اما در



موردشان کمتر از آنچه باید صحبت شده بود. اما وقتی همگی شروع کردند به انتشار آثارشان در یک انتشاراتی خاص با طرح جلد یکسان سفید-آبی رنگ، منتقدان دچار نگرانی شدند. ما انقلابی نبودیم. بلکه یک گروه بودیم و خود را تروریست‌هایی می‌انگاشتیم که می‌خواهند مسئولیت انفجار آکادمی فرانسه را به عهده بگیرند. نخستین مقالاتی که درباره‌ی ما منتشر شدند تلخ و منفی بودند. اما یک تاثیر مثبت داشتند و آن خوشامدگویی به سطح انتشاراتی آثار ما بود. به گونه‌ای که ما را به سرعت مشهور کردند. خیلی مشهور. منتقدان فقط از ما حرف می‌زدند و مردم هم اندک اندک شروع کردند به خواندن آثار ما. کوکتو یک بار گفت: "در پاریس مهم این است که مد دوام بیاورد و زنده بماند." ما مد شده بودیم و مد قدیم دیگر از سکه افتاده بود. خب دیگر منظورم دقیقا از مد افتادن یک چیز است. بقیه هم کم‌کم خوانندگان خودشان را یافتند. به حدی که من اکنون می‌توانم با حق تالیف آثارم زندگی‌ام را بگذرانم." من می‌دانم که شما علاوه بر نوشتن چند مقاله درباره‌ی آثار بکت، شخصا هم او را می‌شناختید. او چگونه شخصیتی داشت؟ می‌خواهم بدانم این غول ادبیات قرن بیستم شخصا چگونه بود؟

"از لحاظ شخصیتی بکت، نفی حاد هرگونه گفتمان ادبی بود. وقتی به او برمی‌خوردی می‌شنیدی که دارد آخرین فیلم هیچکاک را برای تعریف می‌کند. ولی باز هم تکرار می‌کنم: او هرگز نمی‌پذیرفت تا پشت یک میز بنشیند و درباره‌ی کتاب‌های خود و دوستانش صحبت کند. مثل این که ادبیات در نظر او یک چیز خیلی مرموز و بزرگ بود که نباید درباره‌ی آن وراجی کرد. بعد یکدفعه او عملاً دست از خواندن کشید و در خودش فرو رفت و درها را به روی خودش بست. گهگاه که به صورت اتفاقی به رفیقی برمی‌خورد همه کار می‌کرد تا خود را خندان و مهربان نشان دهد. همین منحنی روانی، به گمان من در آثار این نویسنده‌ی

بزرگ هم ثبت شده است. بهترین رمان‌های بکت یا آنهایی که من ترجیحشان می‌دهم، همان آثار نخست اویند. یعنی "مرفی"، "مولی"، "مالون می‌میرد" و "وات" که همگی جزء آثار رمان نو به حساب می‌آیند.



شما پیش از این که یک عصیانگر باشید، یک کتابخوان حرفه‌ای بودید. کدام آثار و نویسندگان بیشتر در شکل‌گیری شما موثر بودند؟
"گمان می‌کنم که من اگر آثار دو نویسنده که مرا سخت تکان دادند، نخوانده بودم، هرگز دست به قلم نمی‌بردم. منظورم کافکا و فلوبر است. پس از آن من خودم را وقف خواندن آثار جویس و بورخس و فالکنر کردم. مطمئن بودم این نویسندگان راهی را گشوده‌اند که باید در این جاده پیش رفت."

همین نکته بود که شما می‌خواستید در مقاله‌ی مشهورتان درباره‌ی رمان که حتی قبل از انتشار در فرانسه، در ایتالیا و نزد انتشارات وژی منتشر شد، بدان اشاره کنید؟
"آثار من فقط مقالاتی تئوریک‌اند و نه تئوری رمان و در پاسخ به یک منتقد فرانسوی که باور داشت رمان پس از بالزاک هرگز دستخوش تغییر نشده، نوشته شدند. به عبارت دیگر، من از طریق این نوشته‌ها می‌خواستم نشان دهم که نگره‌های ما درباره‌ی شخصیت‌ها، زمان و سبک بسیار تکامل یافته‌اند و می‌باید به هر حال نو شوند. من بابت توصیف نکردن شخصیت‌ها در صفحات کتابم سرزنش می‌شدم حال آن که کافکا هم پیش از من این کار را کرده بود. حتی در ادبیات فرانسه هم به نسبت جاهای دیگر دو رمان بودند که گونه‌های متفاوتی از ضمیر اشخاص را در قیاس با آنچه مثلاً ما در دیکنز می‌بینیم، توصیف می‌کردند. البته من برای این که مدام نام بالزاک را تکرار نکنم می‌گویم دیکنز."

شما از سارتر نام بردید. وقتی شما جوان بودید، آیا مدیریت LES TEMPS MODERNES نوعی دیکتاتوری فرهنگی را در فرانسه اعمال می‌کرد؟

"من به وسیله‌ی نوشته‌های سارتر بود که فلسفه‌ی آلمان را شناختم. هگل، هایدگر و هوسرل را؛ و اینگونه با پدیدارشناسی آشنا شدم که این تاثیر بر من بسیار ژرف بود."

آیا سالهای پختگی هنری رب‌گریه مصادف بودند با دیکتاتوری فرهنگی تحت نفوذ نخست، سارتر و سپس بارت؟

"گمان نمی‌کنم هیچ یک از این دو دیکتاتور بوده باشند. سارتر روح بسیار پرتناقضی داشت. او برای این که دیکتاتور بشود کمی بیش از اندازه تغییرپذیر بود. به همان نسبت، بارت هم تغییر می‌کرد و حرکت، یکی از نیازهای ضروری او بود. نه سارتر و نه بارت هیچ کدام دیکتاتور فرهنگی نبودند. درست است که تاثیر عمیقی بر فرهنگ فرانسه گذاشتند اما این تاثیرها غالباً با ایجاد اوبوزیسیون نفی می‌شد."



چه ارتباطی میان فعالیت شما در مقام یک نویسنده هست با فعالیت کارگردانی تان؟
 "هیچ. من یک رمان نویسم و یک سینماگر. اما من رمان نویسی نیستم که فیلم می سازد. در ضمن سینماگری هم نیستم که رمان می نویسد. وقتی داستانی را در ذهن دارم، پیش خودم حساب می کنم که این داستان کتاب خواهد شد یا فیلم. سینما با واژگان حرکت نمی کند و به خاطر همین است که من علاقه ی زیادی به فیلمنامه نویسی ندارم. من فیلم هایم را بیشتر در طول بازیینی و مونتاز می سازم. با این توصیف می توان گفت نوشتن فقط یک لحظه ی ابتکار است."

◦◦



fold-era.com